

دیدار با سیروس زارع که زندگی‌اش را وقف نجات یکی از تالاب‌های کشورمان کرده است

مردی که «کمجان» را زنده کرد

عباسعلی سپاهی یونسلی

چند سال پیش تلفنی گفت‌وگویی با «سیروس زارع» داشتم؛ مردی از دیار فارس که تلاشش سبب زنده‌شدن دوباره تالاب بین‌المللی کمجان شد. پس از چند سال در سفری همراه با دوستم مهدی رحمانی به سرزمین حافظ و سعدی، در صبح پنجمین روز از اردیبهشت‌ماه با راهنمایی آقای زارع به دیدن بخشی از فعالیت‌های ایشان روی تالاب کمجان رفتم. آنچه می‌دیدم برابرم شگفت‌انگیز و امیدآفرین بود؛ انواع و اقسام پرنده‌های مهاجر را دیدیم که از راه‌های دور، خودشان را برای گذران زمستان به تالاب رسانده بودند. پرنده‌ها و پهنه سبز تالاب را تماشا کرده و عشق به تالاب را در کلمه به کلمه سیروس زارع احساس می‌کردم. مشتاق دیدار این مرد بزرگ بودم، چرا که کار او کار بزرگی است که از هر کسی ساخته نیست. همت بلند این هموطن موجب کاری شد کارستان که می‌تواند درسی آموزنده برای ما باشد که گاهی ناامید می‌شویم و ورد زبانمان می‌شود: «با این اوضاع و شرایط نمی‌شود». یادم هست در مقدمه گفت‌وگوی قبلی‌ام با این مرد بزرگ نوشته بودم: «من اگر مسئولیتی در وزارت آموزش و پرورش داشتم، حتماً داستان سیروس زارع را در کتاب‌های درسی کودکان این سرزمین می‌آوردم. کودکان این سرزمین باید بدانند تالاب چه کارکردهای مهمی دارد و خشک شدن آن، چه فاجعه بزرگی است. باید بدانند چگونه مردی روستایی آستین بالا زد، چهار سال با سازمان آب روبه‌رو شد و سرانجام تالابی را که کانون ریزگردها شده بود، از مرگ حتمی نجات داد». سیروس زارع نشان داده اگر عشق به وطن باشد و اگر همت آدم بلند باشد می‌توان مرده را هم زنده کرد، درست مثل تالاب بین‌المللی کمجان که مرده بود اما حالا دوباره زنده است. آنچه در ادامه می‌خوانید داستان تالاب کمجان به روایت سیروس زارع است.

زهکشی‌های مرگبار

دهه ۶۰ که هنوز فارس ما مثل خیلی از مناطق، کم آبی را تجربه نکرده بود تالاب کمجان یا به اصطلاح همان «بیشه» زنده بود، برای همین زهکشی‌هایی در بستر تالاب کمجان اتفاق افتاد. با آب تالاب کشاورزی انجام می‌شد و در کنار آن دامداری هم بود. چون مردم با کارکرد زهکشی آشنایی نداشتند و به درستی با کارکرد تالاب و اینکه اگر آن را از دست بدهند چه اتفاقی خواهد افتاد، آشنا نبودند در برابر زهکشی‌های تالاب که به وسیله سازمان آب انجام شد، مقاومتی نکردند. استدلال برای زهکشی‌ها این بود ما زمین کشاورزی و کشت و کار شما را بیشتر می‌کنیم. اما در این میان، کاری که انجام نشده بود مطالعات زیست محیطی ماجرا بود. زهکشی‌های انجام شده با بیل مکانیکی نه شبیه یک زهکشی بلکه شبیه ایجاد رودخانه بود، چون زهکشی‌ها به عرض ۳۰ یا ۴۰ متر و عمق ۴ متر را شاهد بودیم. در برخی نقاط طول این زهکشی‌ها به ۱۲۰ کیلومتر می‌رسید! این زهکشی‌ها سبب شد تالاب

ما کنار تالابی جهانی زندگی می‌کردیم

زندگی می‌کردیم اما از آن بی‌خبر بودیم. وقتی برای یکی از آن دو بزرگوار، ماجرای بیشه را تعریف کردم برق شادی در چشم‌هایش درخشید و گفت چه کار بزرگی انجام می‌دهید! آن بنده خدا به من گفت باید به اداره محیط زیست که متولی تالاب است مراجعه کنید. آن روز فکر کردم برای اینکه خودم را نجات بدهم که به زندان نروم و برای اینکه تالاب را نجات دهم، باید مستنداتی جمع و به دادگاه ارائه دهم. به من گفتند برای پیروز بیرون آمدن از دادگاه، از رسانه‌ها کمک بگیرم. مانده بودم به رسانه‌ها چه چیزی ارائه دهم؟ صورت جلسه‌ای نوشتم و شوراهای روستاهای حاشیه تالاب آن را امضا کردند و نوشتم ما اهالی روستاها به خسارتی که در گذشته به تالاب وارد شده و موجب وضعیت حال حاضر زندگی ما شده اعتراض داریم. از طرفی وقتی فهمیدیم تالاب کمجان ثبت جهانی هم شده برای ما یک امتیاز و پشتگرمی و دلگرمی شد.

هم‌ولایتی‌هایم پای کار آمدند

وضع مالی ما خیلی خوب نبود و از جایی هم کمکی دریافت نمی‌کردیم. اگر با کمک مردم می‌توانستیم مثلاً لودری برای چند ساعت کار در تالاب اجاره کنیم، آن‌هایی که نمی‌توانستند کمک مالی کنند با بیل‌های خودشان به میدان می‌آمدند. با همین همیاری‌ها آب را به بستر تالاب هدایت کردیم. شنیدن صدای پرنده‌ها در بستر تالاب، آن هم پس از چندین سال خشکسالی حس خوبی به مردم داده بود و پخش شدن گزارش فعالیت آن‌ها در تالاب موجب ایجاد خودباوری در آن‌ها شد. پس از آن بود که مطبوعات و خبرگزاری‌ها هم فعال تر در مورد تالاب عمل کردند. شورای تأمین استان با شهرستان تماس گرفتند و درباره پرونده تالاب و اینکه موضوع دارد بالا می‌گیرد تذکر دادند. سرسبزی به تالاب برگشته بود و دامدارانی که به خاطر خشکسالی مجبور بودند دام‌های خود را بفروشد، چند ماهی علوفه داشتند و دوست داشتند به این وضعیت و بهبود آن کمک کنند. همین دامدارها وقتی دیدند پرندگانی می‌آیند و در تالاب تخم‌گذاری می‌کنند، در فصل تخم‌گذاری پرندگان دام‌هایشان را به تالاب نمی‌بردند و این هم یعنی عوض شدن نگاه مردم به مسائل زیست محیطی اطرافشان و تالاب. اهالی روستا پای کار آمده بودند.

از سال ۸۸ تا ۹۱ درگیر دادگاه بودم. خوشبختانه در زمان ماجرای دادگاه بنده، آن قدر مطبوعات و رسانه‌ها به این مسئله پرداختند که نگاه قاضی دادگاه من هم محیط زیستی شد. پس از آب‌گیری تالاب خیلی‌ها برای تماشا و تفریح به کنار تالاب می‌آمدند؛ یکی از این افراد قاضی پرونده من بود که البته ما بعدها فهمیدیم او هم در جمع بازدیدکنندگان بوده است.



آرزوی من

آرزوی من این است روزی همه تالاب‌های ایران دوباره احیا شوند و سرزندگی آن‌ها را ببینیم. بختگان، هامون، گاوخونی و... اگر تالاب‌های کشورمان احیا شوند حال و روز همه ما بهتر خواهد شد.

برای اینکه به زندان نروم

آذر ۱۳۸۸ من و سه دوستم بدون کمک گرفتن از دستگاه دولتی و یا حتی مشاوره گرفتن از آن‌ها، دست به کار شدیم تا خودمان تالاب را نجات بدهیم و البته ترس هم داشتیم که در مقابل انجام این کار باید با دستگاه‌های دولتی روبه‌رو شویم. بالاخره یک جمعه‌ای لودری پیدا کردیم که رانده‌اش خیلی ما را نشناسد و او را به منطقه آوردیم. آن روز از صبح تا شب مشغول بودیم و یکی از مسیرهای خروج آب از تالاب را بستیم. پس از اینکه مردم از ماجرا مطلع شدند، باخودشان فکر کرده بودند احتمالاً دستگاه دولتی این کار را انجام داده‌است. ما چند نفر هم در آن وضعیت چیزی نگفتیم. پس از چند روز، سطح آب به خاطر زهاب بالا آمد و مردم از این ماجرا باخبر شدند. آب به نقطه‌ای که بر اثر خشکسالی تبدیل به کانون ریزگرد شده بود هدایت شد. مردم هم متوجه شدند جهاد این کار را انجام نداده بلکه من و چند نفر دیگر عامل بستن مسیر خروج آب بوده‌ایم.

از آن طرف، افرادی به سازمان آب اطلاع دادند چند نفر مسیر زهکشی‌ها را بسته‌اند، برای همین به دادگاه احضار شدم. با خودم فکر کردم آمدمیم ثواب کنیم اما حالا باید جواب دادگاه را هم بدهیم. این برای من که هم کشاورزی و دامداری‌ام را از دست داده بودم و هم در شرایط سخت خشکسالی به سر می‌بردم فشار کمی نبود. کار من از رفتن به پاسگاه و پس از آن دادگاه شروع شد و باید در مقابل وکیلی که سازمان آب گرفته بود از خودم دفاع می‌کردم. باید جواب می‌دادم چرا به باور دوستان، به اموال عمومی آسیب وارد کرده‌ام.



گفتند دنبال در دسر می‌گردی؟

انجام داده بودیم و آبی که در بستر تالاب جمع شده و حضور پرنده‌ها و گیاهانی که روییده بود، عکس‌هایی تهیه کردیم. با عکس‌ها، فیلم‌ها و صورت جلسه‌هایی که اهالی امضا کرده بودند سراغ رسانه‌ها رفتم. با خودم فکر کردم اما مزاده‌ای که می‌تواند مرا شفا بدهد رسانه‌ها هستند. چند روز کار من شده بود کول کشی مدارکی درباره تالاب و رفتن به دفتر روزنامه‌ها و رسانه‌ها و خبرگزاری‌ها. ادامه قصه من و تالاب به صدا و سیمای فارس رسید. بخت با ما یار بود و کسی که با او روبه‌رو شده بودم به من قول داد برای پوشش کارهایی که در تالاب انجام داده‌ایم یک تیم خبری بفرستد. تیم خبری صدا و سیمای فارس آمد و از بخشی که آب داشت و از کار و فعالیت پیر و جوان برای احیای تالاب، گزارشی تهیه کرد. وقتی گزارش چند دقیقه‌ای صدا و سیما از منطقه فراموش شده پخش شد، مثل بمب صدا کرد که چطور عده‌ای روستایی دست به چنین کاری زده‌اند و خلاصه این گزارش شد دلگرمی مردم. مهم‌ترین مجموعه‌ای که توانست به من در راه احیای تالاب و پیروز بیرون آمدن از دادگاه کمک کند رسانه‌ها بودند؛ از این نظر خودم را مدیون رسانه‌های مملکت‌م می‌دانم. اگر آن‌ها نبودند به زندان هم می‌رفتم.

یک روز به اداره محیط زیست و پیش رئیس اداره رفتم. چیزی که از رئیس آن زمان شنیدم این بود که کمجان خشک و تمام شده. به مدیر گفتم ما می‌خواهیم کمجان را زنده کنیم و در این راه به مشکلاتی هم برخوردیم. مدیر گفت مثل اینکه دنبال در دسر می‌گردی؟ با این حال مدیر با کارشناسان خودش حرف زد و خواست بیایند و کاری را که انجام داده‌ایم، ببینند. کارشناسان آمدند اما سال ۸۸ جمله صریح مسئولان محیط زیست به ما این بود که نمی‌توانیم هیچ کمکی به شما کنیم. استدلال آن‌ها این بود بدنه دولت نمی‌تواند روبه‌روی دولت قرار گیرد. با اینکه من دلیل می‌آوردم متولی این تالاب شما هستید، اما محیط زیست همراهی لازم را با ما نداشت.

به آن‌ها گفتم حداقل به دادگاه بنویسید اینجا تالاب است و شرایط تالاب هم باید این گونه باشد؛ اما آن‌ها گفتند تا دادگاه چنین چیزی از ما نخواسته باشد، ما چیزی نمی‌نویسیم. آنجا بود که متوجه شدم برای اینکه از دادگاه پیروز بیرون بیایم باید اطلاعات محیط زیستی خود را افزایش دهم و خودم از خودم دفاع کنم.

با همان ابزارهایی که در اختیار داشتیم از کاری که در تالاب

آخرین دادگاه

سال ۸۸ و آخرین جلسه که قرار بود به دادگاه بروم حال خوبی نداشتم، چون می‌دانستم سازمان آب قدرت زیادی دارد و وکیل هم گرفته بود. آنجا قاضی از وکیل سازمان آب خواست به عنوان آخرین دفاعیات حرف‌هایش را بزند. مثلاً گفت شما نوشته‌اید برداشت آب برای مصارف شخصی در صورتی که من این را در پرونده ندیدم. وکیل شروع کرد به توضیحات که این زهکشی‌ها در اوایل انقلاب ایجاد شده است. قاضی برافروخته شد که من نگفتم توضیح بدهید این‌ها کی ایجاد شده‌اند، مضاف بر اینکه ما در آن زمان کارهایی در بخش آب انجام دادیم که درست نبوده و شما مستنداتی بیاورید که زهکشی‌ها قانونی است. وکیل نتوانست جواب قانع‌کننده‌ای بدهد و آقای قاضی گفت من دوسالی می‌شود پیگیری این پرونده‌ام و به این نتیجه رسیده‌ام تعدادی آدم روستایی دست کرده‌اند توی جیب خودشان برای احیای تالابی که مرده است. ما به جای اینکه کمکی به این‌ها کنیم چوب هم لای چرخشان می‌گذاریم؟ این‌ها دارند شرایطی برای ماندگاری خودشان در روستا درست می‌کنند. در آن لحظه و با شنیدن این جملات فکر می‌کردم دارم خواب می‌بینم. حتی آنجا قاضی به این نکته اشاره کرد که باید محیط زیست از این ماجرا دفاع می‌کرد، چرا آن‌ها نیامده‌اند و شما درگیر این ماجرا شده‌اید؟ پس از چندی که از آخرین دادگاه گذشت، با ما تماس گرفتند

نکته

اعتمادبه

جوامع محلی

در ماجرای احیای تالاب بین‌المللی کمجان نشان دادیم اگر به جوامع محلی اعتماد شود می‌توانند کارهای بزرگی را انجام دهند، آن هم بدون استفاده از منابع دولتی؛ چیزی که متأسفانه از آن غفلت کرده‌ایم. من و هم‌ولایتی‌هایم نشان دادیم احیای تالاب کمجان می‌تواند الگویی قابل اجرا برای تالاب‌های ایران باشد.